

طلاق به خاطر سفرهای مجردی شوهر

25 خرداد 1404

حوالی ظهر بود و آفتاب سوزان و گرمای هوا باعث شده بود مراجعان یا به داخل ساختمان دادگاه خانواده یا به زیر سایه درختان پناه ببرند.

در میان افراد حاضر در محل، پسری جوان با ریش بلند و موهای دم اسبی در حالی که عینک آفتابی قهوه‌ای رنگی به چشم داشت زیر سایه درختی ایستاده بود. دقایقی بعد با دیدن دختر جوانی که وارد حیاط شد او را صدا کرد اما دختر جوان بی‌توجه به او به سمت پله‌های مجتمع رفت تا وارد دادگاه شود. پسر جوان به دنبالش راه افتاد. دختر به محض ورود به طبقه اول با عجله داخل شعبه رفت. مدیر دفتر نگاهی به ابلاغیه‌ای که در دست او بود انداخت و زوج جوان را با اجازه از قاضی به داخل اتاق راهنمایی کرد.

قاضی با دیدن آنها نگاهی به پرونده مقابله‌اش انداخت و لحظاتی بعد سرش را بلند کرد و با تعجب گفت: «شما که هنوز یک سال از امضای عقدنامه‌تان نگذشته چه شد که به اینجا رسیدید؟»

مهتاب گفت: «اجازه بدهید من توضیح دهم. پدر ایشان از دوستان پدر من است و نمایشگاه خودرو دارد. همین موضوع باب آشنایی ما شد و حدود 8 ماه قبل ازدواج کردیم اما تقریباً ۲ ماه از زندگی مشترک ما گذشته بود که فهمیدم با دختر دیگری در ارتباط است. وقتی به او گفتم اول منکر شد اما با مدارکی که نشان دادم دیگر نتوانست انکار کند و مدعی شد با این دختر قبل از ازدواج با من دوست بوده است و حالا هم از او خواسته که دیگر از زندگی‌اش برود.»

قاضی گفت: «یعنی به خاطر ارتباطات قبل از ازدواج همسرت می‌خواهی الان از او طلاق بگیری؟» مهتاب گفت: «اگر خودش به من گفته بود که قبلاً چه کارهایی کرده من هم می‌پذیرفتم چون روابط قبل از ازدواج هرکسی به خودش مربوط است اما ادامه این روابط بعد از ازدواج اشتباه است. با اینکه من بعد از آن قضیه دوباره متوجه شدم که با همان دختر و البته چند دختر دیگر هم در ارتباط است و دیگر حتی مثل قبل انکار هم نمی‌کند. کسی که با داشتن همسر به زن و دختر دیگری ابراز علاقه می‌کند و برای گوشی خودش رمز می‌گذارد و می‌گوید گوشی حریم شخصی است خیانتکار است و من هرگز نمی‌توانم با چنین مرد خیانتکاری زندگی کنم!..»

آقای قاضی او هر روز با یکی از ماشین‌های داخل نمایشگاه اتومبیل پدرش در خیابان‌ها دور دور می‌کند و به دختران پیشنهاد دوستی می‌دهد. فکر می‌کند چون پدرش پولدار است می‌تواند هر کاری که دلش می‌خواهد، انجام دهد اصلاً به من متعهد نیست من از این حس حقارت خسته شده‌ام. ما هنوز یک سال هم از ازدواج‌مان نگذشته است مگر من چی از دختران دیگر کم دارم که او از من سیر شده است؟ اصلاً مسافرت با زنان دیگر چه معنایی دارد؟ به من می‌گوید با دوستان پسرش به سفر می‌رود اما عکس و فیلم‌هایی از او به دستم رسیده که دیدم با چند زن و مرد به سفر رفته است. اگر مسافرت‌شان تفریحی بوده چرا مرا با خودش نبرده بود؟»

قاضی با شنیدن این حرف رو به شوهر وی کرد و گفت: «حرف‌های همسرت را قبول داری؟» مهران گفت: «هرگز قبول ندارم. من قبل از ازدواج روابط دوستانه زیادی داشتم اما الان با کسی رابطه‌ای ندارم. دوستان قدیمی‌ام مدام به من پیام می‌دهند ولی من اصلاً جواب‌شان را نمی‌دهم.»

در همین موقع مهتاب با ناراحتی از روی صندلی بلند شد و گفت: «دیدید جناب قاضی خودش هم اعتراف کرد مدام دختران غریبه به او پیام می‌دهند. من مجبور نیستم این مرد را تحمل کنم فقط طلاق می‌خواهم.»

شوهرش نیز با عصبانیت گفت: «تو مشکل بدبینی‌داری به همه مشکوکی بهتر است خودت را درمان کنی.»

دختر جوان که عصبی شده بود، گفت: «تو بیماری نه من. تو که نمی‌توانی به زندگی مشترک متعهد باشی؛ اگر آنقدر آن زن‌ها و دخترها برایت مهم بودند چرا با من ازدواج کردی؟»

مهران که انگار در یک لحظه نقاب از چهره‌اش افتاده بود با گفتن جمله‌ای آب پاکی را روی دست مهتاب ریخت و گفت: «من به خاطر پدرم با تو ازدواج کردم چون همیشه می‌گفت باید با یک خانواده پولدار وصلت کنیم وگرنه من اصلاً اهل ازدواج نبودم. الان هم اگر طلاق می‌خواهی مهریه‌ات را می‌دهم و خلاص.»